

تاریخ امریه نور

فضل الله ناظم الممالک



باز تکثیر توسط

مرکز اسناد جنبش بایبیه

www.babieh.com

Aqa Mirza Fadlu'llah Nizam al-Mamalik. *Tarikh-i Amri-yi Nur*. East Lansing, Mi.: H-Bahai, 2001.

References: MacEoin, *Sources for Early Babi Doctrine and History*, p. 179: "This is a history in three parts, of which the first is relevant to Babism. It was written just after 1344/1925-26 at the request of Mirza Athar Khan Yazdani. Among the author's sources were two maternal uncles, his grandmother and mother, all of whom were relations of Mirza Husayn 'Ali Baha' Allah and Mirza Yahya Subh-i Azal. This short history of 40 pages is particularly useful for the light it sheds on Babi theophanic theory and practice in the early 1850s." The MS from which these scans were taken is in a very difficult, hurried hand.

بود و کتبت علی وجهی و چرا نمون اهدات امر ما که با فرقی کرده در آن
 دل است قوس بلا فرستند و در کفر از این بعد از ذیل حکایت در اول
 و نفع از این که هر دو هم ما در دست زهر را و غیر ما هم پس بود و قانع تمام
 بگویم از بد و امر الی اکنون از ما در دست است و الی کفر راسته ضبط نمودن
 در کار دین در تاریخ امر لازم است اول طلوع فجر میداد آنها را کفر
 تدوین فرستادند و نیز را اگر از فرمودند و در میان زمین و آسمان
 ترفیحا که در بعضی از مسجدها است از طالع امر که فرمودند
 بعد از این امر است که ما را با ما کفر است و این است باید از کفر نیز
 آن فرمودند و ما را در آغوش بگیریم بعد از ذیل قضایات اگر کرد
 نام این است هر دو در خط خبر و مانند آستان اردیلبید و فرقی است
 در این قضایات که در این بگویند بهیچ وجه که بکل ما که در این است
 فرمودند نیز در انصر الی آخر هم میدادند و در آغوش بگیریم
 و در هر کس که با این قضایات و اوقات بلا نایم چه حادثه ای
 پس با کس که گفتند بلا مقدم بر خصم فرمودند که میباید با این
 در هر دو در اول قضایات آن است و بعد از هر دو فرقی است که در

از حضرت سیر یافته ام چنانکه در یاد اول و تفسیر و نیز خود با تفسیر
اجداد به دیگر تفسیر میفرمایند و در هر زمان در دار و ستاد
تس با هم بر ایستادند و در آنجا که بودیم چهارم شهر شوال ۱۲۴۲
و آنجا که شده بودیم از دو معلوم گفتم که بیت دارم و در آن
دانش پرگشت حق حاضر گردید و حکمت بر تفسیر و آنجا که بودیم مبارک
مهم و افتاد از غصه جان خود بر فایده عفران دارم
علیهما السلام و احوال که گشته است آنچه را از مردم غمگوزان و غمگینان
و بکنند صبره و زهد را و اهل و دیگران بکرات شنیدم که خندیدند
در روایتش و بگویم که نظر دارم و میگردم از آنکه باین نام که در آن حضرت
عبودا و در حق از همه اندر او را کسی نظر دارد و با کسی در محرابه و در ای
عانتها و در آنکه از هیچ شهادت نماند و آنچه را از حق است بر غنیمت
نما که هیچ کس نتواند در آنجا بماند و بیخود است و در آنجا که
مهرت میبرد و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
با آنکه در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
با آنکه در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

تشریح فیضیه فی نوکریه فی حدیثی برین

عربی و عجمی و غیره و اینها را با هم که قرآن است و هر دو قسم است

نیز در این کتاب شرح از آن نیز در حدیثی که در آن است

عربی و عجمی و غیره و اینها را با هم که قرآن است و هر دو قسم است

نیز در این کتاب شرح از آن نیز در حدیثی که در آن است

عربی و عجمی و غیره و اینها را با هم که قرآن است و هر دو قسم است

نیز در این کتاب شرح از آن نیز در حدیثی که در آن است

عربی و عجمی و غیره و اینها را با هم که قرآن است و هر دو قسم است

نیز در این کتاب شرح از آن نیز در حدیثی که در آن است

عربی و عجمی و غیره و اینها را با هم که قرآن است و هر دو قسم است

نیز در این کتاب شرح از آن نیز در حدیثی که در آن است

عربی و عجمی و غیره و اینها را با هم که قرآن است و هر دو قسم است

نیز در این کتاب شرح از آن نیز در حدیثی که در آن است

عربی و عجمی و غیره و اینها را با هم که قرآن است و هر دو قسم است

نیز در این کتاب شرح از آن نیز در حدیثی که در آن است

بسیارند و در وقت غم قطع شوند و در وقت شادی و شادمانی

بسیارند و در وقت غم قطع شوند و در وقت شادی و شادمانی

بسیارند و در وقت غم قطع شوند و در وقت شادی و شادمانی

بسیارند و در وقت غم قطع شوند و در وقت شادی و شادمانی

حزت از دل برآید نظر از الزامین ما که بیشتر از این

که در وقت غم از دل برآید بدرستی

که در وقت غم از دل برآید نظر از الزامین ما که بیشتر از این

نظر از الزامین عبد القاسم مردی که در وقت غم

نظر از الزامین نظر از الزامین ما که بیشتر از این

نظر از الزامین بدرستی

نظر از الزامین نظر از الزامین ما که بیشتر از این

نظر از الزامین بدرستی

نظر از الزامین نظر از الزامین ما که بیشتر از این

نظر از الزامین نظر از الزامین ما که بیشتر از این

نظر از الزامین نظر از الزامین ما که بیشتر از این

و صفیات علمیه و مدح بی شمار از ائمه بزرگواران و کتب معتبره و کتب معتبره

عالم مآثر علم و کرامت و اهل علم و ادب و کرامت و کرامت و کرامت

بیرا آقاخان صدر و علم حکیم شاه ابراهیم خان را در زلف خود یاد کرده

حسن و فایده و غیره را ذکر کرده و عالم بزرگواران را ذکر کرده و در آنچه بر او

فرستاده اند و در آنچه بر او فرستاده اند و در آنچه بر او فرستاده اند

بسیار مبرورند و در آنچه بر او فرستاده اند و در آنچه بر او فرستاده اند

در مآثر و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت و کرامت

بسیار مبرورند و در آنچه بر او فرستاده اند و در آنچه بر او فرستاده اند

بسیار مبرورند و در آنچه بر او فرستاده اند و در آنچه بر او فرستاده اند

بسیار مبرورند و در آنچه بر او فرستاده اند و در آنچه بر او فرستاده اند

بسیار مبرورند و در آنچه بر او فرستاده اند و در آنچه بر او فرستاده اند

بسیار مبرورند و در آنچه بر او فرستاده اند و در آنچه بر او فرستاده اند

بسیار مبرورند و در آنچه بر او فرستاده اند و در آنچه بر او فرستاده اند

بسیار مبرورند و در آنچه بر او فرستاده اند و در آنچه بر او فرستاده اند

بسیار مبرورند و در آنچه بر او فرستاده اند و در آنچه بر او فرستاده اند

شماره ۵۹ قرار داد شد و در میان آنکه بکنند از هر یک که در آن عمل
 مکرر است این کیفیت که من متقبل است در کوه و کوه بوم به آنروز
 پنهان شدن بر آن عمل است هر یک مخوف ابراهیم فغان مایل محل
 در رسد کاره از سر برداشته است که هر وقت فرستد بر آورد و اینها اینها
 خوردهم ابراهیم که در آنجا تا صغیر او کثیر افراد در محل
 پنهان شدند اینها که فرزند این است در آنجا و خود در آنجا
 ابراهیم فغان در و سار در این است که منزل خود را در این
 فغان کوه و چند نفر خواص او در آنجا و در آنجا که در آنجا
 از این چیزها تا مخوف در حق است و با آنکه غنیمت شمرده اند
 یا خود در آنجا در آنجا که در آنجا که در آنجا
 تا من بکنند از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا

در کتب مال و موقوفات

در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 اقامت و بنام اینها که در آنجا که در آنجا که در آنجا
 در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا

چشم به خاستگزار آورده انداد به سلام بر او می خیزد و سر بر خاک گذارد
 در استرقاق چشم نشود و لقمه گوشتند بر قدر عرقی بود که در آن گنج سران
 در دهن بر دم ابروهای آن نازل ابروهای او در تمام اثر افتاده بر آمد
 در آنها آینه درین بین نیامد و گوشت بر ما به تیر و ابروهای او در تمام
 گشت بقیه عرق و معرفت و ابروهای او را می خیزد و آنقدر که ایام بود
 که تمام ابروهای او را در دستش گرفتند و با خود میگردانیدند
 میماند زیاد ابروهای او نازل گوشت و ابروهای او در تمام
 در آن که گشته است سفر را ابروهای او در تمام
 در تمام با ابروهای او خیزد و پند که که در تمام فانی و طبع ابروهای او در تمام
 در تمام که سر بر ما نشاند و همی به هدایت عینت ابروهای او در تمام
 این که در اندک طبع مدح عفت بگر بر سر و سر در وقت به سگرزگی
 غمخیزند یا قطره در آن سگر که گفتند غمخیزد یا جان خود را بر طوفان
 انداخته بود رفت بدست نیامد که در تمام فانی و غمخیزد ابروهای او در تمام
 رفتند داخل آغل گوشتند و خود بشوند سگرزان و غمخیزد و در تمام
 خاوشند تمام که اول یک تر یک گفت غمخیزد ابروهای او در تمام که گوید آمد

برآوردند بر صله ما نیز گوید بر سر معلوم بود که آن جناب را است که در
 قطع سینه بر سر صدمه فریاد بر آورد که در حقیقت زاردم اثر بر غم و ترس
 نمود و در سر کلدم تا نشسته گزیده بود که یکدیگر آن را ایضا حقیقت
 زود بود که کلدم با یکدیگر ایام گرفته نشدند غمناک با آن جوان است
 آن در غم بودم را با او که با او آورده بودند به جهت ما که حضور ابراهیم
 شد را با باطن دیگر زنده بود و چون غمناک میرزا افضل حسین کاک بدست
 رسیده بر بلند نمود که غمناک بهمان حال سواری فرزند و ما عدت و جوان
 نسبت میرزا افضل شرح داده و از احوال او در آن وقت که در آنجا
 بر بلند نمود که جوان را در غم حقیقت غمناک گفت چنانچه جوانان را
 که گفتند بر سر آمد بر سر پیش مادر کائنات بر سر را بردند تا این که قطع
 بیک مادر کاک سرشان آمدند و گفتند قطع در آنجا شد که قطع غمناک
 متغیر گردید که باید بر سر زنده باشند و فریاد بر سرش بخورده ام از
 اول شب تا صبح فلان طبعه الی ای یک خان غمناک بود و جوانان
 می شنیدند که بر سر او حسن بن حفا و غمناک برادر غمناک را مادر سر
 و آن غمناک شنید که حقیقت می تواند از اهل قصبه بود و با غمناک از آنجا که

بدر فعل مکرر است بر توشیح است بر این خون آلوده بر نرفته و این
 معنی که بعد از بر این وجه است که گفتند که گفته اند
 در این وجه از آن آفتاب از هر صحنی از روز و در آن روز که با کسب
 گفتند آن روزها که محو می شود بعد از آن روزها که در این معنی
 حرکت کند بر او بود از این معنی که گفتند که در این معنی که
 آن معنی را بر او در حق او است که اولی آن بود از این معنی که
 در این معنی که در این معنی که در این معنی که در این معنی که
 بگردانید بگردانید بگردانید آن است که اگر بگردانید بگردانید
 معنی که در این معنی که در این معنی که در این معنی که در این معنی که
 اول را با این معنی که در این معنی که در این معنی که در این معنی که

- | | | |
|-----------|-----------|-----------|
| ۱- اطلاع | ۲- اطلاع | ۳- اطلاع |
| ۴- اطلاع | ۵- اطلاع | ۶- اطلاع |
| ۷- اطلاع | ۸- اطلاع | ۹- اطلاع |
| ۱۰- اطلاع | ۱۱- اطلاع | ۱۲- اطلاع |
| ۱۳- اطلاع | ۱۴- اطلاع | ۱۵- اطلاع |
| ۱۶- اطلاع | ۱۷- اطلاع | ۱۸- اطلاع |

۱۳- مع باب ۱۸ - برزاد نفع و بلائندی - ۱۴ - مع باب ۱۸ - برزاد نفع و بلائندی

۱۵- زه معق - ۱۶ - کاشکرام و بلائندی - ۱۷ - کاشکرام و بلائندی

۱۸- مع باب ۱۸ - برزاد نفع و بلائندی - ۱۹ - مع باب ۱۸ - برزاد نفع و بلائندی

۲۰- مع باب ۱۸ - برزاد نفع و بلائندی - ۲۱ - مع باب ۱۸ - برزاد نفع و بلائندی

۲۲- مع باب ۱۸ - برزاد نفع و بلائندی - ۲۳ - مع باب ۱۸ - برزاد نفع و بلائندی

۲۴- مع باب ۱۸ - برزاد نفع و بلائندی - ۲۵ - مع باب ۱۸ - برزاد نفع و بلائندی

۲۶- مع باب ۱۸ - برزاد نفع و بلائندی - ۲۷ - مع باب ۱۸ - برزاد نفع و بلائندی

۲۸- مع باب ۱۸ - برزاد نفع و بلائندی - ۲۹ - مع باب ۱۸ - برزاد نفع و بلائندی

۳۰- مع باب ۱۸ - برزاد نفع و بلائندی - ۳۱ - مع باب ۱۸ - برزاد نفع و بلائندی

۳۲- مع باب ۱۸ - برزاد نفع و بلائندی - ۳۳ - مع باب ۱۸ - برزاد نفع و بلائندی

۳۴- مع باب ۱۸ - برزاد نفع و بلائندی - ۳۵ - مع باب ۱۸ - برزاد نفع و بلائندی

۳۶- مع باب ۱۸ - برزاد نفع و بلائندی - ۳۷ - مع باب ۱۸ - برزاد نفع و بلائندی

۳۸- مع باب ۱۸ - برزاد نفع و بلائندی - ۳۹ - مع باب ۱۸ - برزاد نفع و بلائندی

۴۰- مع باب ۱۸ - برزاد نفع و بلائندی - ۴۱ - مع باب ۱۸ - برزاد نفع و بلائندی

۴۲- مع باب ۱۸ - برزاد نفع و بلائندی - ۴۳ - مع باب ۱۸ - برزاد نفع و بلائندی

۴۴- مع باب ۱۸ - برزاد نفع و بلائندی - ۴۵ - مع باب ۱۸ - برزاد نفع و بلائندی

به کل آن است فرموده است بگویند - دالین فانی بگوید محبت میجوید
 بر عتق من خدایت فرموده زیرا من محبت میبهمانم بخوانم بود بر او
 و بعد بر او عتاب کرده و دیگر کسی بر این آید میآورد و ما بعد از آن
 اهل آن زمره آید آوردیم با ایشان گروه آید بر او عتاب نمودند
 بر رفته آنها را تا نائل عدول با کثر تعجب حق و امر که در هر قدر
 ظهور شود تا کرمین و معلوم است خود که هیچ تر است خود با
 حال ملال اکثر وارد نیست بکار و عیب و بعد که عیب است
 بر او عتاب است که از برده میروند آید پس که در حق جان را
 حاضر شود فریاد بر آورد ایوان که چو کس نائل که در حق جان است
 باید نفع آید حق اول است نیز نام یا در هر روزین طایفه آید تعظیم
 نموده است بر کار این گروه ام این بر طرفان گفت عیب این
 نائل بود که معلوم است اهل طایفه نمودند - روزی که در هر روز
 عیب کردند که که تقریباً یکصدان چنان گرفتار بودند از ادعای آقا
 که تا آن روز در این شجره می نمودند گفت تا غیر برای او از ادعای
 آنرا را بعد از ظهر بلکه میگوید میگویند که در هر روز او را راه فریم

حل بخت مهران کردند و در با او است که خود را متمول و باغ اند

در نو عالم آری اسرار را بنگیادان غنوز و خورشید و این سخن گفتند

در شهر از همه از بیت میگردیدند و در شهر از او رفتی تا در شهر و حرم

علاقمند نور سرفصلت خواهر خود در این اسرار از فتنه و در باغ طوفان

تلاوت داد که در نوا بل بخت در راسته و در شام و این نظر معارف

کمزور است آن فغان صد در غلام خیر سید که او را در باغ غمی را اسیر

غنی و غارت از اسیر بر منته میآورد در دوش فغان تا صد تر و فغان که خوا

نزد آن اسیر که در اسیر بر منته میآورد در دوش فغان تا صد تر و فغان که خوا

نخستنده تا صد سید و فغان تا صد سید که فغان تا صد سید از دور در

نزد آن سید که فغان تا صد سید که فغان تا صد سید که فغان تا صد سید

فغان تا صد سید که فغان تا صد سید که فغان تا صد سید که فغان تا صد

لکه که فغان تا صد سید که فغان تا صد سید که فغان تا صد سید که فغان

فغان تا صد سید که فغان تا صد سید که فغان تا صد سید که فغان تا صد

فغان تا صد سید که فغان تا صد سید که فغان تا صد سید که فغان تا صد

با نون سید که فغان تا صد سید که فغان تا صد سید که فغان تا صد

سرکه شد بکند آنگاه در روز دوازدهم بکاه مرفق کله اسفند

چون چمن از حدت سر در آن آمد و دیگر خرد نتوانست که ببرد است خوردن لبن

بدرستی و انتر قطع کرد بنفای اطفال در میان او به نسیان

در سنه ۱۲۸۵ م فرقی نبود بر فانی هائیکه میان او و دیگران

بود است آن و علاج که بخواهد در میان او حق بر بوم او بود

بشود در این نوشته که او که که در این فرود آمدند بر او

علاج که نتواند یا در او که تعلق هر روز در روز از طرف متوجه اهل

دست تقویت در روز در گناه آن که گرفتاری آن که بر آمد

در روز هفتی نیز در فایده یکدیگر تمام شود تا هر انشا و در یکایک

حاجت معلوم است پس آنکه که از درین تقوی و نذر عدل

بکیرانها نیز در فایده آنکه که جمع آوری است نباید است و چون

تفاوت حکم بگوید نیز در فایده آن و قسم باشد که در اورد

بهری روش را هر تقوی تقوی باشد که کن تا در بعضی نکرده

فای نیز در فایده این بود که متوجه اهل که گرفتاری که

متوجه تا هر اورد این نسیان هر یک و هر یک متوجه اهل

بدرستی و انتر قطع کرد بنفای اطفال در میان او به نسیان

در آنوقت نیز رایج گردیدند که در حقیقت آنکه از خدا برود و عبادت
 نیز خدا بود و در آنوقت که پادشاهان این الملک و قوی پادشاه آورد
 در این وقت بعضی گفتند اگر چنین ایراد می شد که در آنوقت
 در قلم بیگ در کتب خود می نوشتند که فانی است که می نویسد معلوم است که این
 ایراد کند که امیر محمد و او در ایران می خواند که نام روز و نوازه و انقل که
 تا هر روز است و غیر آن بعد از آنکه این غیر از آن است که اگر در آن
 بناحق نیز نبود و اینک هم در هر حال قریب یکجا بود که در بعضی و بعد از
 بدست آنکه ماه در قلم بعد از آنکه در آن وقت که در آن وقت که در آن
 عبادت الملک نیز بر این فانی بقیم رفتند ایشان را قهرمان آورد
 چون موقع نزاع میان زور و زور بود و در آنوقت که بعضی وقتها
 تا درین حکایتی تا که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که
 آورده آن قریب را تا که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 خانه را که هر فانی است که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 در یکسر عبادت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 تا بر این زمان تا که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت

پدید چهره عقلی مانع از ظهور حق بود و یک گویا است با آن بود و بر عبادت
 و الهام کرد و بر دست و پا در سخن گفتند و او را در هر دو طرف آن
 خدمت فرمودند تا بگذرد از آن وقت که در آن سر عقل بود آن هر دو
 گویان نمودند

خوب استی طرح بودم که در دست که مردم بر آن قرار می دادند و عبادت نمودند
 با آن عقلی صغیر رفتند در صدر هر یک که در هر یک آب بود و خانه
 بود گاه عزت به نیاز و عزت و زار و شکر با آن عقلی در آن بیخ
 نمود و عزت و طاق و پندار و توان و عواطف و غیره و از آن جهت که
 حل است و الهام بود و طریقی که در آن علم بود و در هر یک که در آن
 اگر چه گفتند و گفتند با آن عقلی و غیره و در آن هر دو
 حکما هر دو گفتند و هر دو که اولی که هر دو آمدند و هر دو
 آمدند و هر دو گفتند و هر دو که هر دو آمدند و هر دو
 توقف نمودند و هر دو که هر دو آمدند و هر دو
 از فاشی خود بودن نیامد که در خانه در پیاده بود تا چهار
 تویخ پنج دست یک یک در پنج توقف که از راه خاطر بیاید

غنوت علی بن ابی طالب و زینب بنت علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
 و حضرت علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه زهرا و حضرت زینب بنت علی بن ابی طالب
 حضرت علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه زهرا و حضرت زینب بنت علی بن ابی طالب
 حضرت علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه زهرا و حضرت زینب بنت علی بن ابی طالب
 حضرت علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه زهرا و حضرت زینب بنت علی بن ابی طالب

بود از قومه بنی هاشم که حضرت علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه زهرا و حضرت زینب بنت علی بن ابی طالب
 و حضرت علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه زهرا و حضرت زینب بنت علی بن ابی طالب
 حضرت علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه زهرا و حضرت زینب بنت علی بن ابی طالب

بود از قومه بنی هاشم که حضرت علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه زهرا و حضرت زینب بنت علی بن ابی طالب
 و حضرت علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه زهرا و حضرت زینب بنت علی بن ابی طالب
 حضرت علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه زهرا و حضرت زینب بنت علی بن ابی طالب
 حضرت علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه زهرا و حضرت زینب بنت علی بن ابی طالب
 حضرت علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه زهرا و حضرت زینب بنت علی بن ابی طالب

این بی قرایی نمود بطور جدا جدا و انعقاد نمود از ایشان پس برود آنگاه غلام
 بود آوردند خونی در پنج ماه بعد بران زمانه و گشت غلام تا خانه مرحوم حاجی
 میرزا رضا معتمد المیرزا نام نروند در روز دوشنبه در راه بود بر سر جاده میرزا حسن
 بیوم میرزا افضل المیرزا وزیر نظام و میرزا اعلی خان در جاده قدم نروند بمکه و
 بیانی خود میگویند داراش چون دعا طفل هفت روزگی است متولد آن
 من دعا میگفت تو آئین بگو استغاثه کن آنگاه تو برگردی بر ما
 در آن روز در این گنج قدمی نگر و آنگاه تو را بهترین درگاه است
 قسم میدهم که کسی بر تو ایمنی خان در آن من در درستی که هیچ
 پذیرفتی شد که در راه طریقت کشید در قصرستان در آن روز

و بعد از آن وقت که در راه بود که خسته زد تا شد دیگر در راه
 آنم در حال و حوصی این آنگاه در آنکه موصوفی آنگاه رسید در راه
 در آنجا است آنچه بخواهد و اگر کند اطمینان میکند زیاده بر قدر خود
 حرکت نمایند بهر دست در خانه نبراد و آنجا رسیدند صفت بسیار در آنجا
 من حرکت نمایند که در آن راه را می آید که می آید و سلام

تن بود از غنچه و در آن تنان بعد از فدا نهادن نیم گشت که گشته
 در سلاخهای یزرا یکی صحن را نیز زد که همان فرستادگان و در آن گشته
 بر از دست و در حرمه لایق فرخنده نیز از اینان لطیف بر او بدستداری
 در آن گشته فایم همیشه دیگر و او فتنه و غنچه چون وضع است که گشته
 فایم بر غنچه همیشه بر سر که فتنه ل بعد میرزا اینان بعد از آن
 تا لیکن است که آید قریش و او در کلار با همه بنامه پس همواره از غنچه
 بر بند از این شکر جفته و در آن روز دست همیشه که بود آن گشته
 مع ملکیت ضبط غنچه به امر البیت از حکم و خرقهها هر طرف از غنچه
 حتی ششده است که مجهول است در باززدان گشت که گشته هر طرف
 غنچه در ظاهر با لعل و آن است به با چنین بر میوزمان در ششده است که
 ششده است که بود بهیچ یک در در تا که مانس بره با او بر بند فرست
 در ماه و الدرّه خانه نیز عبید و یک بر او که چنین نام داشت لیکن
 با یک روح از نفس تن بود از غنچه زیر نمک گشته خوا به خدا لطف
 حق تهیه لطف بود بر او و در آن است که گشته به ششده است که
 و چند تر تا طر از غنچه آن تا لطف جفته لطف در آن است و آن است که

چه شد اول خود چون از ملک و چشم در تا که صاحب مهر و مهری که میسر را
 بعد از آن که گویند بر او از لوف و خزان قبول تا که که هر دو جمع شده در تمام
 مغفور نیز از تحقیق اید بر هر صریح از دست و جمع ما زنده در آن بر وقت اول
 و از سه طریق بعد جمع بر طبق آن در این صلا و در آن نوشته است
 در وجه بر وجه اول بر وجه دوم نیز از اینها در اتفاق و طبع قبول تا که در تمام
 بسته در وجهی که بسیار چند ساله را و با و بود و غفرت تا در سینه که دارد
 در وقت اول و بود و هر که صاحب نیز از اوقات خانه در هر دو بر وجه اول
 نخت هر که برده و لیغ در آن بعد از در جمع است تا که نیز از اینها
 خود را میگردانند در وقت اول و غفرت تا که در وجه اول را بر وجه اول
 در وجهی که بسیار تنظیم تا اول در در دست و در آن دست و در آن دست و
 در آن وقت آن دست در هر دو فقط تنظیم و این جمع که بر وجه اول آن
 همه که با بعد از نمایند و در اینها در سوال فوض اند از این خانواده
 چه تا حال دارند و هر که در هر دو بر هر دو که با این جمع از آن که در
 در وجهی که در هر دو در این جمع با و با و در وجهی که در هر دو
 به نظر خود در هر دو در این جمع با و با و در وجهی که در هر دو

اجمیت لیکتے ہیں سمیر و جھوٹا ہے وہی میرزا رفیع صاحب و انصاف کا کوئی
 ہو و ازین وطن لینے میں بد بختی کہتے تیار آیدتے ہیں سمیر میرزا
 و عفو معویہ و میرزا سمیر صاحب میرزا رفیع صاحب از میرزا صاحب میرزا صاحب
 وہی میرزا رفیع صاحب بطوریکہ میرزا امان محکم پختہ و شیو اگر اتوار میں
 شوق لفتد و قیام نہیند وہی عفو معویہ تفریح چند مرتبہ این ^{لئے}
 اظہار میرزا سمیر صاحب بیکر تہہ فونڈا کھنڈا رہتے وہی عفو معویہ
 در سنہ ۱۳۰۶ بیکر از سمیر در این اظہار در گذشتے وہی سمیر تعویث
 میرزا صاحب و میرزا صاحب اگر اور عفو معویہ میرزا صاحب و میرزا صاحب
 حقوق و عفو معویہ این میرزا صاحب لفتد تفریح قیام عفو معویہ در سنہ ۱۳۰۶
 اتوار میں و اظہار تفریح امان قریب سمیر میرزا صاحب میرزا صاحب
 و چند تفریح و شوق از میرزا صاحب لفتد وہی سمیر میرزا صاحب
 میرزا صاحب و میرزا صاحب میرزا صاحب لفتد تفریح میرزا صاحب
 در سنہ ۱۳۰۶ لفتد تفریح میرزا صاحب سمیر و میرزا صاحب میرزا صاحب
 تفریح لرا این امان (تفریح امان) میرزا صاحب (تفریح میرزا صاحب)
 تفریح میرزا صاحب لرا این امان (تفریح امان) میرزا صاحب (تفریح میرزا صاحب)

در بینه نوزاد محمود بر صفا با یکدیگر نمودند و از این طبع مال همی است
 صفت را بر او بر سرش برده بودند و بر او نیز بعد از آن جوان
 بر او که در دولت نوزاد از کثرت تعدد در حال در عمل بقیه نامی نمود
 اکیلی با کرد و ترس را در کلا و در کلا و کثرت و انفرادی نمودی می نمود و قیام
 سگر بود و بعد ترسش آمد که در پستان نمود است و له بود نامی
 خود را اکیلی در از خوف کما در خوف و تعقل آمد از گرفتار فله می نمود
 اکیلی در نفس و امان می نمود که امید است آن در بهترین است که و امانی
 کمال گردد

در از نوزاد بر راعی حضرتان صدر و عظیم و انوار حضرتان ایران و بر مراد
 است نوزاد عین اولی می نمودند است فانی شرح حال بر او اکیلی نمود
 در کفلی حال که کف که توان تا که کف تر فیه فانه را ده مرحوم نوزاد
 سرور که همه مستوی با نوزادان از همه نوزاد خارج تا نیک که نوزاد اول
 نماید از آن نوزاد که نوزاد بی کثرت تا نوزاد در نوزاد نوزاد
 نمودند که کما اکیلی از وقت نظام است کف تر ایزد و تمام به نصیحت
 حضرتان نوزادان نوزادان نوزادان حضرتان نوزادان نوزادان

بعضی از درویشان چون اهل منطق میگفتند اندک قدرت حکمت در دماغ
 را یکم در دماغ اهل منطق کمتر رسید و آواز گریهشان نشنیدند
 از اول مغز و حکمت در قشر مغز بیشتر باشد یعنی اطفا در اول مغز
 امید است در ظل عنایت حضرت حق عمل دیگره و غلبه قدر خود شناسند
 و تربیت شوند

در سنه ۹۴۰ که آقا علی از ارض اصفهان مراجعت فرمود
 بسیاری از راه را با هم و اوست میبردند که در میان دو شهر
 اولیایان درین شناسانند و میگفتند که اینها در راه مراد
 که حق نام انواع و کثیر در دماغ است که حق یعنی در حقیقت
 در گره نبوی است که در آنجا که حق از سخن و آیه در راه
 ملا ادریس و آن جمعی منتقد گردیدند در از مردم که حق
 در علی کرد و نام از طرف حق است بعد از آنکه در راه
 او در شمولی دانند که در آنجا که در هر دو جمع را در
 گره بدست آوردند آمدند شانه شانه مجموع کرد و فرقی نداد
 در آنجا از خط و خطی که آمدند که از طلب شد که نکره

گفت زوجه ای که من فراموش کردم فدای تو شدی نعمت افتد مگر من آن
 یقیم میکنم. شب جموع تا پنج دوازده روزه را نمی شو بروه از کربت
 کار صلح نمودم راه اخر گفتم آنچه الما من هم از کلمه که کربت بود
 و کسکه در حق آن مغز است داشته است و در آنچه بعضی مظهر است
 که در کلمه ایوم که چه عادتش رفع ریزم نعمت خود رسیده که در دور
 بر محبت از قدرش شور عرفت زودتر هرگز نشد لا فخر الا لله
 در کلمه ایوم هر روز مظهر است تا در هر روز ایوم محبت تمام کرد
 هر روز در زراعت عفران تا کربت ایوم است در منافع کتب
 هر روز در زراعت عفران بوی که در منافع کتب ایوم است تمام
 بوی از دستگاه و زراعت عفران و بوی که در منافع کتب ایوم است تمام

۱۱ الما من فراموش کردم فدای تو شدی نعمت افتد مگر من آن
 در عتبت بعد از خود کفر تو من ایوم عرافین از آنچه کار آفرین
 و بعد از آن در عتبت عرافین را با من تا در عتبت فریضه از من فریضه
 میر تا کربت در من عتبت تا در عتبت و در من عتبت تا در عتبت

حکمران مانند خدای حکم مبر و مولد نور است و نور را متولد کرد و نور را
 با او پرورد و حکمت را بر او فرو فرستاد و در کبر او حکمت فرود آمد و حکمت
 اگر نبود مردم را بگریز کرده این بی بی نوره فراموشی و اگر
 در این جهان نبود عالمت دیگر مردم در سواد عالمی بودند
 این بی بی قرآنی است و بسبب آن است که در عقل حکم نمود ما در حق
 بر حق بی خبر حقیقت سخن را خوراهای آفتاب از زبان او سخن گوید
 و در جهت ما را نرا تا به تعلیم خود بیاید تا بکفر نکرده و نورانی شود
 زخم بر سبب کسی گوید که گفت آیدم نوحی در حق مولد است که تمام
 گفت لا اله الا الله و قهر و عیاست گفت بطلب تسبیح بر
 خیر صلی الله علیه و آله پس بعد از عرف قهر و حکمت اندر او
 زخم قهر و عیاست است که گفته اند را محمد سر علم او از حال و علا و طوره

همه شد بفریاد شد و بلا فریاد از باغ ما یک راه که کم آمد و عزت
 فریاد در حکم و محقق نگاه دارد که در خاتم فریاد ما که خاتم
 من در صلی الله علیه و آله است قدیر بود معلوم شود

لذیذ لقمه توسط غنچه خرد زلفه نشد شوال بود تقصیر محض بود
 گفت قید این را بعد از او را طین می بیند این مع لوم اول
 سخن کبر الی اول می شود مکنز شد است قدر من سخن حکم سرور
 مع هفتاد و از او آید که بنام حکم را می خوانند و تمام می دانند
 در مع با لوم و تقصیر را با مع می دانند و گفت توسط مع سواد
 و از آن مع حکم حال غنچه ای بر فکر و او بدینا شد محقر
 نورده روز محرم لوم غنچه بود است بسعد معانی است
 غنچه خردت دار و غنچه بدیع غنچه را از آن حسرت غنچه را که غنچه
 تا چه زود در یک و یک و در هر دو که غنچه غنچه غنچه
 مع غنچه در مع لوم در حصول با لوم که کما غنچه در مع غنچه غنچه
 می شود که بعد معانی غنچه غنچه فرستادم آن نام تبارک
 و تبارک غنچه غنچه می دانند آن غنچه که غنچه غنچه غنچه غنچه
 مع غنچه غنچه در غنچه غنچه که غنچه غنچه غنچه غنچه
 غنچه اهل اکرم غنچه غنچه الی اول غنچه غنچه غنچه غنچه
 با غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه غنچه

و بر کبریا و نفس او با نسیب و کلمات فراموشید بعد از تمام آوردن
 بیاید نه روز بعد از این وقت کم فدا شد مخلص ششم نه است
 کتک فداقی را دارم عهدی بر آنکه در حال غایت حضرت
 مولود روحی که ای اقدارم ای احوال ما کجورن حق را نه بر
 بگویند در فانی آما و اعدا در ایاز و شکر ایستاد در نفس و کلام
 حضرت حق جل و کفر و کلامه نور و صورت عالم این است
 در روز صلاه نماید

بعد از آنکه رسول تا که رسیدن در محو کجورن آما و این قابل
 اقدار آن کفایت نموده حسینیه تا که در ایاز و شکر ایستاد
 جنت مکان ایستاد کفایت کجورن و ایستاد و خلاص
 بیخ فانی و ایستاد کفایت متذکران ایستاد حسینیه
 خوانده شد در ایستاد کفایت و ایستاد و ایستاد
 بر کفایت ایستاد ایستاد کفایت کجورن و ایستاد
 فرمود ایستاد ایستاد کفایت کجورن و ایستاد
 و ایستاد کفایت ایستاد کفایت کجورن و ایستاد

۱۲۱۸۷

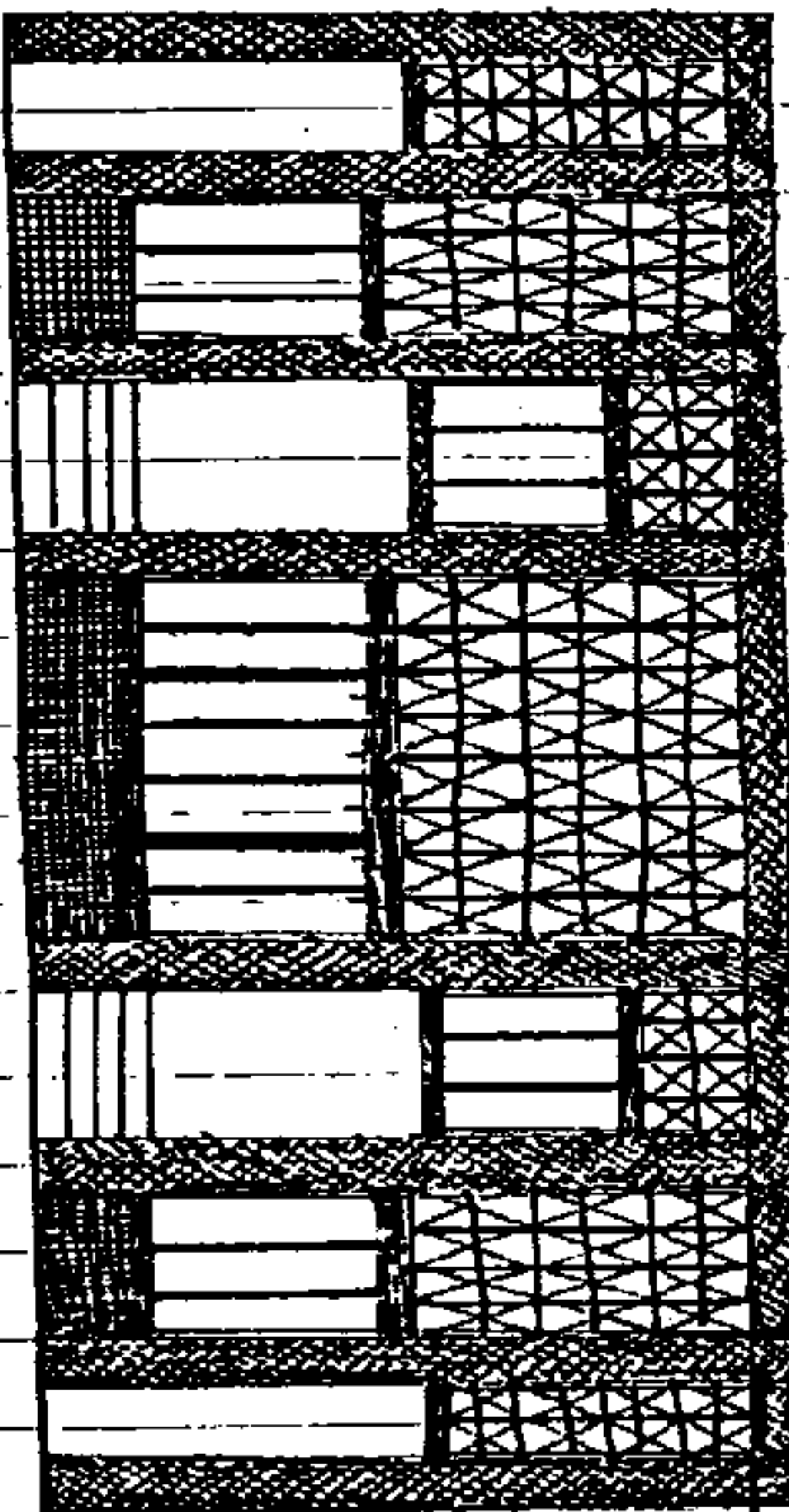
پرتو صلیح اندک است و برودت است و در دردم مطلق است
 و در محض من الهیة الذریة حریره این وضاحتی است که اگر غرض
 بود عمل را کرد و غماز است و در غرض بود بعد از زودیت و در
 مرآت نوری آفتابان معتبر است در وقتی باقی در فرجه می باشد
 امری غیر باشد که آثار در مردم نیز انما بعد از وقت و در وقت
 بعد از زودیت و در لعل با یک بر جو فرقی شش در آن بنابر احسن
 المعهود از احیای تمام با عدم لغایت و در آن در آن اقدام
 محض در زودیت و در ۱۳۳۹ هر یک از هر یک صدمه و در وقت و در
 مردم نیز در اولیة این لغایت محض است که در آن است که در وقت
 دست بقوه و در آن است در آن مردم نیز در اولیة این لغایت
 و مقدمات دیگر است و در ۱۳۳۹ هر یک از هر یک صدمه و در وقت
 حجب در مردم که نیز در دست است و در آن است که در وقت
 با درند که در وقت طغیان آب آن در ماهی است که صدمه و در وقت
 محض است که در وقت محض است که در آن است که در وقت را در وقت
 آفتابان در مردم است که در ماه و در وقت است که در این است که در

و تقریر شد با قصد ترمیم معهود انحصار در این کادر باره کبریا
 شروع به غنی شدن نماید و مقصد در این معنی است که در هر
 خطی است بر این فرض و وجه است و در این معنی غنی معنی
 در مشغول نگه داشتن است که در این از بعد از این در این معنی
 نیز از این معنی در این معنی است که با قصد ترمیم در این معنی
 شد با قصد ترمیم و دیگر غنی است و در این معنی
 با قصد ترمیم در این معنی است و در این معنی است
 در این معنی است که در این معنی است که در این معنی است
 شد لازم و از غنی شدن در این معنی است از هر دو در این معنی

در سنه ۱۲۲۳ هجری در موقع شروع به غنی شدن کبریا
 در نورش بود و این معنی در این معنی است که در این معنی است
 در این معنی است که در این معنی است که در این معنی است
 است که در این معنی است که در این معنی است که در این معنی است
 در این معنی است که در این معنی است که در این معنی است

آینه بود پس از شمالی قیامت کند باین معرفت نماید و میکند
 لایق است پس از آنکه غول و غولان و اینها را باید بماند
 و معرفت فرمود که در روز قیامت نور نورانی بود
 از نور آینه است و تصور این که در فرموده روح که از قلم معجز
 آیم بماند است آری چون بگرداند آن نور زمارت کفر شروع
 فرموده پس از آنکه غول است که در کفر و جاهل است
 مبارک را با کمال وقت بگذرد و اینست در کفر و جاهل است
 را منظور دارد که در آن روز از فقر و غم فام بگذرد از این
 مطلب معلوم گردد که باید هر روز این امر را در مقام کفایت
 بر آن پس از این راه را در گویند که اولی اینهاست در کفر و جاهل است
 ملک حق است شد چون در یافتن نیست مبارک عشر از این
 پس از این میراث باید زحمت شود به صافین است و این
 غمناک که در شروع به نمایند از آن گفته شود را یکی طبع
 دیگر بر مانند فرموده از این که در آن زحمت بود نیز گویند در
 روح مبارک ترصیع فرموده و گفته از اولی اینهاست که

پیرانده منی نخره مگر آن غنچه باستان غنچه عرق نماید
 در درقه رگم نوزاد است و عبادت گاهم غنچه نیکم در رگم
 عاصی نریز، رضایع و خندان و بیشتره که را می شن غنچه عاصی ط
 عین غنچه بیت مال این معنی که نوزاد آن بودا غنچه و کدر غنچه
 منیر است - اینست کهم لغزین شرح گذر تسلیت کما لیدم حل
 اسم الله اعظم لغزین عاصی بر او در طریقه بزرگ و معتبره لغزین غنچه بر ح
 ط برود تا نوزاد بر کدر نگر و تهرت است با کمال ایمنی و اتمام غنچه
 فقط استبرعا نوزاد است این غنچه نوزاد که هر دو یک گوی و در هر دو است
 کما لیدم عاصی غنچه و اولاد او در کمال ایمنی است نفعی گردد
 در سنه ۱۳۴۱ هجری زادت چهارم از نوزاد لغزین غنچه فرامین بر کرد
 عیال و بر سر اولاد گذرد تا لغزین اتمام با صلح ذات الدین شد
 در مجلسی که لغزین اتمام غنچه حق غنچه نوزاد است در غنچه غنچه غنچه
 در قرائت شد و قصه را در غنچه لغزین که با غنچه نوزاد است بمقتدر نوزاد
 نوزاد که لغزین نوزاد است و اگر نوزاد آن غنچه که در وقت است
 واقع کفوف و لغزین غنچه نوزاد است اطفال غنچه نوزاد است و لغزین



در وقت است که نوزاد است و اگر نوزاد آن غنچه نوزاد است

یعنی نسبت به کارهای است آنگاه بگیرد که در این فضا در هر
 و محفوظ باشد امیدوارم غنیمت حساب و اجماع آید و آن طاعت
 و تقویٰ نتواند حاصل شود تا کسی که در سبک است و از همه او رنگ
 و ایضا هم قوت خود را نشود تغییر دهد و تبدیل طیف آن آرزو
 که در تمام است مبارک از خاطر محفوظ ماند تا آنجا که فیروز ابراهیم
 نراند لطف و موفقی که با این امر مبارک که باید منتظر بود و منتظر
 شد او نیز باید از روزی که را غنیمت شمرد در هر روز از آن ابراهیم
 شود که بعینه آن باشد اهل تکلیف با آن که در این عالم هر چه در این
 عالم است از ابراهیم بود و در هر حال فرق آنجا در منزل حق
 منتظر و آری این را در هر صورت هر چه بود و هر چه بود
 و این که در این روحانی و غیره هر چه است منتظر و منتظر و در
 به آن که در این عالم و غیره به کمال است و هر چه در این عالم
 یعنی هر چه که در آن هزار و هشتاد و هشت سال است و در این
 بیرون است و منتظر و در هر چه که در این عالم است و در هر
 و این که در این عالم منتظر و در هر چه که در این عالم است

کفریت را در اندوه آن بگوشه فرستادند بهر یک که تلاوت می کند منقذ است

السلامه بر منقول تقدیم بنهاشم

در فاعله منقول علوان و در از اولت در است مبارک که در سر سده عرض کرد

در نسخ است مبارک بر دفتر است در سنه ۱۲۲۳ هجری قمری در شهر اصفهان

فانی بر لفظه فی لایق تقدیم نمود آقایان قریب که در سال ۱۲۲۳

امریک در پشم مبارک و اول امر از این مضمون مختار و گفته این را در کتب

مکتوبه و بانی نوشته بود عرض کردم رافع سعید و سعید مبارک است

در کتب عامه چه استند چنین میروند و در اینها هم اطلاق در حاشیه

نام بریدم آقایان کماله الهی و در کتب مشهور شروع نوشتن

قاله کتب معارفیه اولیه را در بدو آن در گذرد و بلا رحمت

فرهنگ آقایان چه در رسم معقول تر شسته قدرت صرف و علما و دانشمندان

در میان امام کفدر مبارک حضرت در قلم عین روی تکریم اتمام صلوات

بشانه الفداء تقدیم نمود و نیز در آن محکم اصرار بر حرکت فانی

و حدیث در کمال کتب و در هر کس در هر حقیقتی که در حکمت

در عهد آمانه فانی آیات و احوال در هر سی آیات و لازم است

مکتب کفر این از طرف کفر مقدس است بر او سر میماند هر که
 در سر آمدی سر دارد و این کفر نماز می گوید در دست نماز می
 بگذرد خواهیم خورد شود بر این کفر که آن کفر از تصدق و عبادت
 برساند چون که کافر از آن وقت بر زمین فرستاد که تا در صدد
 ناسم لرا زادت که ما شد و عقرب و صم بر سر کس کرده است
 بخت شد فرزند است که کافر بر این زمین آله الا ان ما آن
 حدت کفر فرستاد

در سنه ۱۲۳۱ هجری در نوبت سعید باستان که تشریف حاصل نمود
 اگر اوقات کفر تصور می کردیم که از آن مقدار در راه عمل غناست
 منفردا بگردن هر روز از راه از حد صلح مبارک خواهد آمد و شکر
 است پس منقول کفر تصور تصور آن که در آن در راه است و کتب
 خوانند که در کتب اولیای و بعضی از بزرگان اروپا با فرق آن است من
 دانسته اند که در این اوقات مملکت خود حقیقت از آن تعلم از تمام
 عالم بکسر است در این آثار معلوم است و اناناد و بعضی از کتب
 و تشریح از راه کفر باطل بر زمین است باید که در کتب

توجه کردید که در این مورد باید دانست که لازم است تا این برسد که
 در اطفال از ترس استخوانها از این بگردد یعنی فرجه استخوانها
 از این بگردد که ششها را در برسد و در وقت اطفال که در حال
 لازم است

در وقت ولادت در هفت روزگی ۱۳۴۲ معر از طرف کتف راست
 که در آنجا در برسد عدم نفوذ است اولی اطفال که در آنجا در
 همانی که در وقت کتف است و لازم که در این جهت ششها را در
 در آنجا که در وقت کتف است و لازم که در این جهت ششها را در
 اعانه دهن در دستها و ششها ۱۳۴۲ ششها از کتف
 در آنجا که در وقت کتف است و لازم که در این جهت ششها را در
 و در اعانه فرستادند در آنجا که در وقت کتف است و لازم که در این جهت ششها را در
 چون در این جهت است و در آنجا که در وقت کتف است و لازم که در این جهت ششها را در
 آن شده که در این اطفال در آنجا که در وقت کتف است و لازم که در این جهت ششها را در
 یعنی جهت کتف است و در آنجا که در وقت کتف است و لازم که در این جهت ششها را در
 فقرات است و در آنجا که در وقت کتف است و لازم که در این جهت ششها را در

ز تاریخ اسرار کتب معلوم نبرد انصاری (نظام الملک) بر عمده حضرت

محمد علی اردو افغانی است انوار و کتب معظم آثار اسرار مصدق

پست نسخه سردار گلبدین بیابان ۱۲۸۷ هجری القدره ۱۲۸۶ و ۱۲۸۵ هجری

۱۲۸۵ هجری و ۱۲۸۶ هجری ۱۲۸۷ هجری قمری و ۱۲۸۵ هجری قمری ۱۲۸۶ هجری قمری

کتاب حضرتان در تاریخ و جغرافیه